

«رنگ‌های خاطره» برش کوتاهی از یک زندگی مشترک بی‌روح است. یک بعدازظهر، یک زن و مرد جوان، وقت فراغت از کار و فاصله‌ی بین عصر و شب و خواب و پایان رسمی یک روز. و گفتگوهایی ظاهراً بی‌هدف... اما چه اندوه و اضطراب خفقان‌آوری بر داستان سنگینی می‌کند! رنگ‌های خاطره فضایی رئالیستی دارد که از شدت وفاداری به رئالیسم بیشتر ناتوریستی نظر می‌رسد. هیچ چیز غیر عادی یا غیر قابل پیش بینی در داستان وجود ندارد. زن و شوهر عادی، در فضایی عادی با گفتگوهای عادی که بر روایی کاملاً عادی جریان دارد. اما هیچ چیز عادی نیست. عدم ارتباط میان شخصیت‌های داستان، تنهایی عمیق مرد، اندوه و ناامیدی خردکننده‌اش در تک تک حروف داستان احساس می‌شود. بار و بدل شدن هر جمله، بیشتر حس می‌کنیم دو روح بیگانه به اشتباه در فضای مشترکی محبوس شده‌اند و هیچ چیز، حتی گفتگو که به ظاهر باید راهگشای ارتباط باشد نمی‌تواند بر سرمای میان این دو غلبه کند. با این حال در دل این سرما شعله‌های آتشی پنهان حس می‌شود. قصه ریتم اضطراب‌آوری دارد. می‌دانیم باید منتظر حادثه‌ای باشیم و این را مدیون همان گفتگوهای به ظاهر پیش پا افتاده هستیم.

نویسنده برای ایجاد این فضا از شیوه‌ی داستان در داستان استفاده کرده، خبری که در روزنامه چاپ شده، ماجرای مردی که در مترو خودکشی کرده، کلید درک سرمای حاکم بر داستان است. آن مرد بچه‌دار نمی‌شده، همسرش به همین دلیل او را ترک کرده بوده و در نتیجه مرد که عاشق زنش بوده در مترو دست به خودکشی زده. مرد داستان معتقد است انتخاب مترو برای خودکشی شاید برای این بوده که می‌خواسته همه بدانند چه عذابی می‌کشد. به عبارت ساده‌تر رابطه‌ی عاشقانه‌ای به خاطر عقیم بودن مرد بی‌ثمر مانده و به شکست منجر شده. در این جا عقیم بودن مرد مفهومی نمادین و عمیق پیدا می‌کند که از طریق آن علت سرمای حاکم بر فضای داستان را درک می‌کنیم. عقیم بودن به نماد عدم توانایی در ایجاد رابطه‌ای زنده و بالنده تبدیل می‌شود. و این مصیبتی نیست که به یک نفر اختصاص داشته باشد. در قصه تنهایی، در خود فرو زفته‌گی و غرق شده در اندوه ناشی از روابط بی‌حاصل نوعی بیماری همه‌گیر است که هیچ چیز نمی‌تواند دیگران را نسبت به آن هشدار کند. یک ازدواج به شکست انجامیده، ازدواج دیگری دارد در سرمایی که پیش آگهی پذیرش شکست است غرق می‌شود و در آخر خبر عروسی دختر همسایه این چرخه‌ی مصیبت را کامل می‌کند. اگر خودکشی کردن مرد در مترو به قصد آگاه کردن دیگران از رنج فردی‌اش بوده، این اقدام حاصلی نداشته. دنیا از نظم همیشگی‌اش پیروی می‌کند کسی برای آن‌هایی که وقت‌شان را با احساساتی شدن تلف می‌کنند، اهمیتی قایل نیست. در این قصه خودکشی از سر اعتراض مرد بیگانه به اندازه‌ی سکوت مرد داستان بی‌اثر است. و این یعنی نویسنده از آدم‌هایی حرف می‌زند که برای ایجاد ارتباط با دنیای بیرون از خود هیچ راهی نمی‌شناسند.

## پشت پنجره تنهایی

نگاهی به داستان «رنگ‌های خاطره» نوشته ایمان عابدی

رنگ‌های خاطره، قصه‌ی مدونی در مورد تنهایی انسان در جهان امروز است که در نوشتن آن ارزش‌های تکنیکی رعایت شده. فضای محدود و مشخص داستان، پرهیز از حضور شخصیت‌های متعدد، انتخاب یک موضوع واحد (فقدان ارتباط انسانی) به عنوان محور قصه، ارزش دراماتیک اثر را تشدید می‌کند و موجب می‌شود قصه ریتم پرتش خود را از دست ندهد.

قصه فقط یک نقطه ضعف مشخص دارد، متن روانی و یکدستی متناسب با محتوای کار را ندارد. چنین داستانی به زبانی ساده و سلیس نیاز دارد. زبان ساده، برخلاف اسمش اصلاً ساده نیست. وقتی می‌توانید به زبانی ساده و روان دست پیدا کنید که پیچیده‌گی‌های زبان را شناخته و از آن‌ها عبور کرده باشید. مثلاً جمله‌ی، «از یکی از کابینت‌ها دو تالیوان درآورد و گذاشت روی پیشخوان» می‌تواند به این جمله «از کابینت... روی پیشخوان گذاشت.» تبدیل شود.

«سیگارش را گیراند.» می‌تواند به این صورت نوشته شود «سیگارش را روشن کرد.» شکل اول جمله نه زیباست و نه با فضای مدرن داستان تناسب دارد. به علاوه چرا نباید در نوشتن ساده‌ترین افعال و شکل‌های جمله را انتخاب کنیم؟

یا  
«... و بعد بیرون دود سیگار پخش شد رو به جایی

که زن نشسته بود.» این جمله نمی‌تواند تصویر مورد نظر نویسنده را درست منتقل کند اما می‌شود به جای آن بنویسیم؛

«او بعد دود سیگار را بیرون داد و دود به طرف محلی کشیده شد که زن نشسته بود.» یا «به سیگار پک عمیقی زد و وقتی نفسش را بیرون داد دود به طرف محل نشستن زن کشیده شد.»

یا

«... چهره‌ی زن لحظه‌ای در پس دود سیگار محو شد...» که این تصویر آخر با جمله‌ای که واکنش زن را نشان می‌دهد تناسب بیشتری دارد. «... زن دستش را توی هوا تکان داد» که باید بشود: «زن سعی کرد با حرکت دست هوای دود‌آلود را از مقابل صورتش کنار بزند.»

یک نویسنده هرگز نباید از دوباره نویسی متن اثرش احساس خسته‌گی کند. خیلی وقت‌ها در بازخوانی متن متوجه می‌شوید یک قسمت یا قسمت‌های متعددی اضافه است و باید حذف شود. گاهی تغییرات کوچکی در جملات یا جابه‌جایی یکی دو کلمه لحن و فضای کار را به شکل چشمگیری جذاب‌تر می‌کند. اما همه‌ی این‌ها وقتی اتفاق می‌افتد که آن‌چه را نوشته‌اید مدتی کنار بگذارید (حداقل یک هفته تحمل کنید) و بعد دوباره بخوانید. اگر بتوانید چنین نظمی را به خودتان تحمیل کنید به احتمال زیاد کمتر به ویرایش دیگران نیازمند خواهید بود.